

در پاسخ به نوشته حامد بهارستانی

بخش یکم

هر فرد در جامعه طبقاتی بدنیا آمده و افکارش طبقاتی است و او با جملاتی که می نویسد خواهی استگاه طبقاتی اش را تبارز می دهد. از این منظر هم سخنان پیکار جویانه انقلابیون کمونیست طبقاتی اندوهم بیهوده گوئی ها و فحاشی های عناصر مریض اپورتونیست و رویزیونیست داد و فریاد عناصر مریض روانی و رویزیونیست ها که علیه انقلابیون مائویست از کاندابه آسمان هفتم رسیده است از حرکت دو خط متضاد فکری در دفاع از دو طبقه متخاصم و متحدان سیاسی آن هامنشامی گیرد. در طرف انقلابی این خط تمام نیروهای مارکسیست- لنینیست - مائویست افغانستان قرار دارند و در طرف ارتجاعی و ضدانقلابی آن بقیه السیف تسلیم شده های ساما، ساوو و رویزیونیست های سازمان انقلابی افغانستان ایستاده اند. اینها از نظر موضع گیری سیاسی نمایندگان فکری بورژوازی دلال افغانستان اند و مبارزه علیه مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم را وظیفه شان میدانند و خودشان آنرا به مثابه رسالت شان اعلام کرده اند. مجموع آنها از دونفر (سید غلام علی مشرف معروف بخ سید حسین موسوی و سفله قبیله گرا) و شاگرد بدبخت و از دنیا بی خبر شان (میرویس محمودی) تشکیل شده اند. این آخری بیچاره مظلومی است که نه محبت پدر رادیده و نه تعلیم و تربیه مکتب و مدرسه را از سرگذرانیده و نه میدانند که خودش کیست، به کدام طبقه تعلق دارد و در کنار چه کسانی باید ایستاد شود. او را "سفله قبیله گرا" و سید غلام علی مشرف "رندبچه کابل" می سازند و با تعریف و تمجید کاذبانه و دروغین شان حرف خود را از دهن او میزنند.

در این کارزار رویزیونیست ها علیه کمونیست ها، "سفله قبیله گرا" نقش تعیین کننده دارد. اوست که توطئه می چیند و نقش عمر و عاص را با محتالی دو برابر او بازی میکند. سید غلام علی مشرف یاسید حسین موسوی که زیر نام های مستعار "احمد برومند"، "آزاد ل"، "جاوید"، "محک باستانی" تاکنون نوشته است، او بنا به دلایل گوناگون "سفله قبیله گرا" را همراهی میکند. سفله قبیله گرانیز با استفاده از همین تاکتیک به نام های مختلف نوشته میکند و گاه گاهی ژست شاعران را میگیرد و گویا شعر میگوید. در "اشعارش" نام "واکمن" را بکار میگیرد و زمانی زیر نام مستعار "حامد بهارستانی" می نویسد. هم سید غلام و هم سفله قبیله پرست، در صددند که با نوشتن به نام های گوناگون یک جمعیت مجازی را در خارج از صفحه انترنت ترسیم نمایند و این توهم کاذبانه را انتقال دهد که گویا افراد زیادی اند که علیه مائویزم مبارزه میکنند.

ماحامدبهارستانی(سفیة قبیلہ پرست) راز چندین سال به اینطرف می‌شناسیم. او بابرخی ازرقای ماوهمچنین باآدرس وب سایت"شورش"تماس داشت. درنامه هایش اوزنام اصلی اش استفاده می‌کردومامتاسفانه متن نامه های الکترونی اوراتازمانی که او علیه مابه نام اصلی اش موضع نگیردنمیتوانیم افشاکنیم. وهرزمانیکه او علیه ما بنام اصلی اش بنویسد، مامیتوانیم تمام کارهای اوراچه درپلچرخی وچه درخارج ازآن افشا کنیم. چون اوآدم احساساتی وابتدائی است دیری نخواهدگذشت که او علیه ما به نام اصلی اش موضع بیگیرد. اما برای ما فرقی نمیکند که او چه نام داردوتحت چه نامی علیه مامی نویسد. تعددنام یا جلوه های مجازی"کثرت افرادهمفکر"فقط افرادابتدائی و"کمیت گرا"رافریب میدهنده انسان نظریه پرداز وآگاه را. وقتی از"حامدبهارستانی" حرف میزنیم هم سیدغلام میدانکه مااز"چه کسی حرف میزنیم"وهم"خودش".

حامدبهارستانی از نظر رشدوتکامل فکری موجودابتدائی و"قبیلہ پرست"است وحتی نام خانوادگی اش همان نام قبیلہ اش میباشد. این نشان میدهد که چه افرادی درچه سطح فکری ودرچه درجه آگاهی بر علیه مائویزم درافغانستان بیهوده گوئی میکنند. آدم نباید تعجب کند که چرا اینها بر علیه مائویزم شمشیر می زنند زیرا بر علاوه موضعگیری آگاهانه رویونیستی آنها، برای مائویست بودن سطح آگاهی قابل توجهی نیز ضرور است."حامد بهارستانی"بنابه دلایل نامعلومی به واسطه عوامل سوسیال- امپریالیزم شوروی درافغانستان دستگیر شده و مدتی رادر زندان گذرانیده است. خلق وپرچم هرکس وحتی اعضای باندهای خودشان رانیز در زندان می انداختندولی دونوع زندانی رانتنها نمیکشندبلکه باآنها رفتار دوستانه هم داشتند.

نخست آنهایی را نمیکشندکه فکر میکردند میتواننداز آنها در آینده کار بگیرندمانندسامائی های که وقتی ازپلچرخی برآمدند"نماد"راساختند. این همان دسته ای است که امروز از همه بیشتر جلوه های ضدخلقی وپرچمی رانجام میدهند، علیه اسدالله سروری جنایتکار کارزار میگذارند، به تمجید وستایش از مجیدکلکانی شهیدنوحه سرائی میکنندو علیه فعالیت متشکل پرولتاریائی صفحه هاراسیاه میسازند.

دوم آنهایی رانمیکشند که باخادداخل زندان در تعقیب وسخن چینی از زندانیان وخادم مرکزی در شناسائی وشهادت دادن بر علیه انقلابیون همکاری میکردند.

آنها یک عده از انقلابیون صدیق وانسان های پاک رانیز بر حسب تصادف زنده گذاشته اندولی این"تصادف"در موردحامدبهارستانی صدق نمیکند. ما از قول افرادی که او خودکتبا گفته باآنها آشنائی

داشته و در یک طاق زندگی میکرده است، شنیده ایم که او با خاد پلچرخ همکاری میکرد. این توطئه گر مفلوک در حالیکه خود در کانادا زندگی میکند مانند دلک های تازه کار سیرک سیاسی سنگ وطن پرستی رابه سینه میزند، و زندگی کردن چندتن از رفقای مارا در هالند بر ما ایراد میگیرد و با منطق طفلانه روش طعنه زنی فاحشه مانند آنها را "پنیر بویناک هالندی" میگوید. ما منکر نمیشویم که یکعده از رفقای ما در هالند در زندگی نمیکنند و آیامگر در طول تاریخ مبارزات طبقاتی و در تمام جهان قضیه از همین قرار نبوده است؟ اگر به تاریخ ببینیم این سرنوشت شامل حال مارکس هم بود. لنین هم از سال 1903 تا 1917 در خارج از روسیه زندگی میکرد و اما تو چرا در کانادا زندگی میکنی؟ مگر این همان رژیم نیست که شما دیگر تسلیم شده ه آنرا "دموکراتیک" میخوانید؟ صد هار فیک "سامایی" و صد هار فیک "رهائی تان" همین حالا در پشت کرسی های این رژیم لمیده اند و زیر اندام شما و رویا و کیل پارلمان اند و یاصاحب انجوی بزرگ. امار رفقای ماکارگر اند و کارگران "جهان وطن اند". آنها در هر گوشه و کنار جهان از فروش نیروی کارشان نان شان را بدست می آورند، اما تو نانت را چگونه حاصل میکنی؟

رفقای ما بر سر کل جهان با امپریالیزم مبارزه میکنند و از جانی که سرمایه جهانی است، استثمار و ستم نیز جهانی است و برای آنها فرقی نمیکنند که در کجای جهان قرار دارند. اما شما که برای "پشت بام خانه تان" داد و بیداد به راه انداخته اید و "افغانستان آزاد" میخواهید در خارج چه میکنید؟ آیا شما دلیل دیگر بغیر از صدقه و خیرات دولت کانادا دارید که در آنجا نشسته اید؟ اگر دارید کدام است؟

حامد بهارستانی ما را با واژه های "پوده"، "کچه" و غیره فحش میدهد. استفاده از این گونه واژه هابسیار چیز هارابه خواننده میگوید. نخست اینکه هر فرد آگاه وقتی اینگونه ناسزاها را میخواند میداند که نویسنده آن یک انسان بی تربیه ای است که در دامن خانواده ای بزرگ شده که از فرهنگ و مدنیت، انسانیت و شرافت، اخلاق اجتماعی و روابط معاشرتی انسانها بهره ای نداشته است. و نزما که او را می شناسیم این را میرساند که نویسنده آدم کودنی است که بعد از 60 سال عمرش باز هم تاکنون انسان بودن را یاد نگرفته و با فرهنگ خیابانی و کوچه ای زندگی میکند. سوم اینکه نویسنده اینگونه فحش ه آدمی است که ذهنش از دانش عاری و مغزش از تفکر بیزار است. آدمی که واقعا شرف سیاسی دارد با بحث سیاسی و اثبات ناحق بودن جانب مقابل، او را محکوم میکند و یا به قضاوت خوانندگان می سپارد نه اینکه مانند طفلان بباد فحش بگیرد و "پوده" و "کچه" بگوید. این رجز خوانی های احمقانه به قرون وسطی تعلق دارد و در آن دوران بود که بدمعاشهای قداره بند رجز میخواندند و فحاشی میکردند، در میدان به اشتلم میپرداختند و میکوشیدند با قاق و باق و قین قزا روحیه طرف مقابل را خرد سازند. اگر چند سطح اخلاقیات حامد بهارستانی از بدمعاش های قرون وسطی بالاتر نیست و بهمان صورت پیمانانه درک او نیز از حد ناسزا گوئی و حملات شخصی بالاتر نمی رود. او که اکنون بیشتر از 60 سال عمر دارد دیگر هرگز فرصت آنرا ندارد که از "سطح خیابان" بالاتر بیاید و بر تربیت ناسالم خانوادگی اش

پیروز شود. این موجود "بیچاره" و در عین حال خودشناس و فضول نقش وکیل مدافع "چکیده ها" و بیرون "افکنده" های سازمان رهائی راکه بر سر عواید انجونی و اشتها رمدال های کمائی شده از لندن و واشنگتن علیه رهبری سازمان رهائی بر نطع شکوه و گلایه نشسته اند، بر عهده گرفته است. او با همان منطق خیابانی که در آغوش آن بزرگ شده و آنرا مطابق معیار های ایدئولوژیک- سیاسی اش دریافته است، حرف میزند و هنگامیکه ذهن مریض خودش را تحت حملات منطق انقلابی درمی یابد، عاجز و درمانده شده از دیگران کمک میطلبد که "چراسکوت" کرده و مانند او در جهاد ضد انقلابی وضد توده ای بر علیه مائویست های افغانستان سهم نمیگیرند". اگر چند این همان فریاد "هل من ناصر اینصرنی" سید غلام جاسوس است که هزاران بار از "منبر" ساما (ادامه دهندگان) به بیرون طپیده و کسی به آن حتی توجه نکرده است، لیکن حامد بهارستانی محشری از تفتین و توطئه چاپلوسانه رابه نمایش میگذار د که ایها ناس! "مائویست ها" کینه عجیبی نسبت به سید غلام جاسوس دارند و میگویند که همین کینه سبب شده است که آنها علیه سازمان انقلابی جبهه باز کنند.

باتعجب که این مریض روانی با تمام سفاقتش بر حسب تصادف قسمتی از حقیقت رادرک کرده است. آری، ای سفیه قبیله پرست! ما بر استی هم که از هر جاسوس و هر ریز یونیست، هر اپورتونیست و هر میهن فروش تسلیم طلب نفرت داریم و ننگ داریم که آنرا پنهان سازیم. آری، ای "سفله قبیله گر" ما و تمام نسلهای آینده انقلابی افغانستان از سید غلام جاسوس و حتی از پدرش که برای وزارت داخله، جنرال حکیم کتوازی و جنرال اتمر رئیس پولیس کابل از زنده یاد اسمعیل مبلغ، سید اسماعیل بلخی و دیگران، جاسوسی میکرد نفرت داریم. و توهم در گذشته که او سلامت را علیک نمیکرد از او شکایت هاداشتی و همین طور که امروز علیه مامی نویسی آنروزها قصه های طولانی ای از زنان و دختران او رابه دیگران میگفتی و نشان میدادی که از او نفرت داری. اما نفرت ما از او با نفرت تو از او فرق دارد. تو میگفتی که او زنش رادر آلمان در عین معاشقه با یک آلمانی گیر کرده و بی طلاق رهایش ساخته است. و اما مابه دلیل خیانت او در کوه صافی و شهادت سامائی های رزمنده بدست عوامل میهن فروش خادونیر و های اشغالگر سوسیال- امپریالیزم شوروی از او نفرت داریم و به اینکه زنش با خود او عشق بازی کرده یا با یک آلمانی و یا ترکی و یا کدام عربی کاری نداریم. توبه دلیل اینکه او وقتی قهر میکند باز نش حرف نمیزند، از او داستانهای میگفتی و یک ساعت به بدگویی او مشغول بودی ولی مابه دلیل خیانت او به جبهه نیمروز، روضه خوانی او در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خمینی، نشان دادن عمل استبر او آخندی "توضیح المسائل" امام خمینی متنفر هستیم و به جنگ و اشتهای او باز نش هیچ کاری نداریم و حرف زدن و نزدنش باز نش یکسر موهم برای ما ارزش ندارد. توبه همه زنگ می زدی که دختر او در آلمان طلاق شده و اکنون یک رفیق دیگر گرفته است و مثل پدرش بی شخصیت است و کار دخترش رابه او نسبت میدادی و او را بی شخصیت، بی شرف و حتی بی ناموس میگفتی ولی ما از او به دلیل ارتباط او با یعقوبی،

داکتر بها و نقش او در ارگانیزه ساختن ارتباط "غندسنگین" و خادخلق و پرچم متنفر هستیم و اینکه دخترش طلاق گرفته و رفیق جدید دارد، حق مسلم دخترش میدانیم و بر همه آنهایی نفرین میفرستیم که آزادی زنان را در انتخاب همسر و یاجدائی به این یا آن دلیل از آنها میگیرند. تو میگفتی که اوزن انجنیر عزیز را آورده و این زن بیچاره را شکنجه میکند و اکنون میگوئی که "نه آن زن شریر و بی حیاست" ولی مابه این کارهای او هیچ کاری نداریم و از او به دلیل خیانت ها، دروغگوئیها، لاف و گزاف هایش متنفر هستیم و فکر نمیکنیم که قضاوت تو در مورد آن خواهر ما درست باشد و مابه همه آنهایی ننگ و نفرین میگوئیم که آزادی زنان را بهانه "حیا"، "شرم" و "عزت خاندانی" از آنها می ربایند. تو بودی که میگفتی "حاجی پیکار" (محترم پیکار پامیر) او را خوب شناخته است ولی یک ماه بعد محیلانه به هر جاز ننگ میزدی که "حاجی پیکار پیاده دفتر میوندوال بود و بعد جاسوس غور حنگ ملی داود خان شده بود و بهمین دلیل سید غلام جاسوس از او بدش می آید. امامانه محترم پیکار پامیر را می شناسیم و نه از گذشته او خبر داریم و نه پرده عار و شرف انقلابی ما را با اتهام بستن به کسی می شکنانیم و فکر نمیکنیم که سید غلام جاسوس از کسی بدلیل جاسوسی اش بدبیرد اگر می برد باتو هم دوست و رفیق نمیشد. تو بودی که آوازه می انداختی که سید غلام را "جلیل شمس برای جاسوسی به کانادا فرستاده" و تو بودی که آوازه می انداختی که "چریک های فدائی خلق (اقلیت)" او را به حیث یک جاسوس می شناسند و تو بودی که آوازه می انداختی که گروه اشرف دهقانی دیگر بر او اعتقاد ندارد و... غیره. ولی ما هرگز به حرف های تو باور نداشتیم و میدانستیم که تو آدمی هستی که به حرف های تو نباید باور کرد. تو موجود مریضی هستی که عقده های "کم بودنت" را با تحریکات افراد به بدویبراه گوئی علیه یکدیگر جبران میکنی (تحریک میرویس ودان محمودی به فحاشی و ناسز گوئی بخاطر تکافوی عقده های روانی تست نه به دلیل سیاسی و نه بخاطر دوست داشتن داکتر فیض احمدش شهید یا مجید گلکانی شهید زیر او با فحاشی و ناسز گوئی اش روی هر دور اد تاریخ سیاه میکند. تو بر طبق اعتراف خودت در همین نوشته در زمان حیات او بر سازمان داکتر فیض او پشت پازدی و به یک تشکل سنتریستی پیوستی). ما تو را خوب می شناسیم و این تو هستی که آن جوان کودن و بیعقل را تا حد حملات نژاد پرستانه بر ضد "هزاره ها" تحریک کرده ای و مادر آینده تمام حرف های او را با تو حساب میکنیم.

تو امروز دوست سید غلام جاسوس هستی ولی این دوستی تو در کوتاه ترین مدت به دشمنی مبدل میشود. مادر گذشته هم ترا دیده ایم و میدانیم که تو چقدر حرمت دوستی و دشمنی را داری، تونه مرد دوستی هستی و نه مرد دشمنی. ایمیل هایت نزد ما موجود اند و ما منتظر آن هستیم که تو یک روز (بر خلاف تمام دوران زندگی ات) غیرت و شهامت آنرا پیدا کنی که بنام خود علیه مابنویسی و یاسفاهت فعلی ات را ضرب درد و کنی و نامت را خودت افشاسازی.

مضاف بر این ها؛ نفرت ما از روضه خوان در یوزه گرولمین لچک به دلیل قاچاق بری او از بازار باره به صدرپشاور است. همین میهنفروش شرف باخته که تو اورامبارز سرشناس خطاب میکنی، به چین رفت و عریضه خدمت گذاری عبدالقیوم رهبر رابه خاقان های خائین بخلق چین برد. اگر تواندکی شرف و وجدان میداشتی و برستی و طنپرست می بودی از خودمی پرسیدی که اوور فقایش از پاکستان چگونه خارج شدند؟ و به چین چگونه داخل شدند؟ ای وجدان باخته قبیله پرست و ای سفیه بیسواد آیامکنست که هیئت رسمی یک سازمان از پشاور بدون اجازه ISI خارج شود؟ آیامکان دارد که این هیئت بدون "مرحمت اطلاعات چینی" وارد چین گردد؟ هر انسان باشرف از خود میپرسد که این کار چطور ممکن است ولی تونه فقط این سوال را از خود نمیکنی بلکه اورا "مبارز، نویسنده، انقلابی و... غیره" هم می سازی. در کجای این کار تو شرف یک انسان با وجدان وجود دارد؟ تو چطور یک چنین میهنفروش خائین راکه بر سر سرنوشت خلق و استقلال کشور به دربار خاقان های چینی به ایلچی گری رفت "مبارز سرشناس کشور خطاب میکنی؟". معلوم است که میهنفروشی برای تو که خود به عضویت در سازمان رهائی اعتراف میکنی بی معنی است زیرا تونه قادر به درک مفاهیم این خیانت هاهستی و نه این خیانت هابرو وجدان ماستمالی شده تو آب سرد میریزد.

اما، ما بر "سازمان انقلابی افغانستان" به دلیل پناه دادن به این میهنفروش خائین حمله نکرده ایم. بلکه مادر دفاع از انقلاب و رهائی خلق افغانستان در مقام مقابله با این رویونیست های مسلکی برآمده ایم. در این مقام تو وسید غلام جاسوس بیشتر از نقش لمپن های خیابانی، نقش دیگر نداری. ما ماهیئت رویونیزم این دوسه تن ناراضی از "سازمان رهائی" راکه خود را "سازمان!" می نامند و مانند اسلاف پروپاگندچی شان از "پلنوم" و "فلان و بهمان داد میزنند افشا میکنیم. اگر تا شش ماه قبل به آنها کاری نداشتیم به این دلیل بود که ترجیح میدادیم حالت بیطرفی آنها را در مورد ما حفظ کنیم. ما میدانستیم که این هاسواد بالاتر از توسفله قبیله گراندارند و کارشان به هیچ جایی نمیرسد و به همین دلیل به لاطایلات آنها به اندازه یک شاهی هم ارزش نمیدادیم. اما آنها بر ما حمله کردند و سکوت برای ما در مقابل حملات بزدلانه هر کسی که باشد، جایز نیست. ما ضربه هر مهاجم بی تربیه رابه موقع ده برابر بر میگردانیم.

"سفله قبیله پرست" می نویسد "ولی اجازه بدهید، من از نوشته های متعدد اینها دو موضوع را انتخاب کنم، یکی شیوه جاسوس گونه این پوده ها راکه موسوی «نویسنده عزیز قبلاً به آن اشاره کرده بود و آنها را از ناصادقترین افرادی خوانده بودند که با جاسوسی شان جنبش را ضربه زده اند و هنوز هم مصروف این کار می باشند و موضوع دوم تاختن این بی شرم ها بر رهبران جنبش".

اگر چند مغز این قبیله گرای سفیه ظرفیت درک این مطلب را ندارد که به اوبگوئیم تو وسید غلام جاسوس چطور جرئت میکنی که به ما جاسوس خطاب کنی؟ ما برای خادد پرلچرخ ز مبیله کشی می کردیم یا تو؟ ما از زندانیان دیگر جاسوسی می کردیم یا تو؟ (ما گفتار هم اطاقی های توسفله قبیله پرست را که حتی از اندیوالی زندانیان می دزدیدی در آینده که نامت را افشاکنی یک به یک نشر خواهیم کرد). ما برای یعقوبی و کریم بهادر خاد جاسوسی می کردیم یا موسوی « نویسنده عزیزت؟ ما شهرت مکمله افراد دیگر را با محل زندگی شان در وب سایت مانشر کرده ایم یا تو موسوی نویسنده عزیزت؟ ما میرویس نادان محمودی چوچه فلاکت زده و کودن پدرناشناخته را تحریک به فحاشی و افشاگری می کنیم یا تو موسوی نویسنده عزیزت؟ اگر اینها یک به یک درست اند و خوانندگان می توانند رد پای جاسوسی سید غلام و تور (از ذهن میرویس محمودی) در وب سایت افغانستان از ادبیبیند، پس این شماست که جاسوس هستیندنه کسان دیگر شما دو نفر دست هر جاسوس میهن فروش را از پشت بسته آید.

امادر مورد "ضربه زدن بر جنبش" باز هم باید بگویم که تو اگر چند هیچ زمانی ذکاوت و IQ یک انسان معمولی را نداشته ای و به همان صورت هیچ زمانی هم کسی بتو یاد نداده که راست و دروغ از هم چه تفاوت دارند، ولی ما در روزهای پیری ات به تو این تفاوت را نشان میدیم که تو را قادر بسایزم یک روز از تمام زندگی ات را با معرفت و آگاهی زندگی کنی. ای صاحب عقل دو عالمک! این ما بودیم که با خاد رژیم خلق و پرچم پروتوکول امضا کردیم یا ساما؟ اگر ساما امضا کرده، پس این ساماست که جنبش را ضربه زده است نه ما. به این گزارش خوب توجه کن تا بفهمی که جنبش را که ضربه زده است.

ها و خلق ها و کارا نکند . موقع زخمی شدن انجنیر پرچمی ها گفتند که حادثه بدی اتفاق افتاده . عطا بچه پاینده میگفت که انجنیر بحالت کوما است و پرچمها چنان تلاش میکنند مثل اینکه ببرک کارمل زخمی شده باشد . من بالای سخن بعداً اعتراض کردم که شما گداشتید و وی گفت که علیه من مخالفت من وی رفت . قرار گفته چمنید و کار با مسئول وزارت دفاع شوروی دیده و تعهد کرده و به دولت شوروی نامه فرستاده و فعلاً افاق زیر نظر روسها است . من به وقتا گذارتن را دم که باید سر رشته پیدا شود . با چمنید در کارته وزیر اکبر خان دیدن روسی رفتیم . این گروه میخواست از درون دسته های ناراضی حزب کمونیست را بسازد . افراد دیگر هم بودند يك فرد ناجک يك عسکر روسی . روز دیگر رفتیم و روسی را دیدیم و من خود را دوست انجنیر و نمود کردم ولی به آنها گفتم که انجنیر فرد عادی است و از تعهدات شان پرسیدم . گفتند تا وقتیکه وی جور نشود ما سلاح نمیدهم . با انجنیر بعد ها صحبت کردم و وی در مورد این ارتباطات گفت که این شبکه مخفی روسها است و من به شوروی نامه نوشته ام . وی مرکزیت را رد میکرد و علیه آن حرف میزد . من به رفیق سردار گفتم بعد من و سردار رفتیم که در مورد با روسها حرف بزنیم . روشی آمد (از گروه کاسگت) . در جلسه اول درخواست کمک کردیم و گفتیم که پرچمها نیرو ندارند . در جلسه دوم بهانه آورد که سلاح ما در میدان هوایی است . من برایش گفتم که شما در مورد افغانستان اشتباه میکنید . با ده چند این قوا هم کار را پیش برده نمیتوانید . من گفتم که ما بلشویک های افغانستان هستیم و بعداً بر آمدیم . بعد از رفتن سخن کشته شدن تون فیض اوضاع مغشوش و دیدن سخن با روسها . روسی میگوید اینها جنگهای اخوان

تو تمام اسناد تسلیم شدن ساما را خوانده ای و اینکه آنرا نفهمیده ای و یا خود را در کوچه حسن چپ میزنی، تقصیر خودت هست ولی وقتی ما را متهم میکنی که جنبش را ضربه زده ایم، ما این نتیجه را میگیریم که در این هیچ سکی نیست که شرف و وجدانت را در گرو عناد و حریف شکنی باخته ای.

در اینجاست که خلق و پرچم نزد هر کس برائت میگیرند زیرا آنها آنقدر وجدان دارند که به خیانت شان اعتراف میکنند ولی تو وسید غلام جاسوس نه. این ما هستیم که با اشغالگران روسی با این بیشرمی معامله کرده ایم یا ساما؟ به این سند توجه کن!

در بین خود ما توافق وجود داشت. پول درست توزیع نمیشد و همه از سخنی شکایت داشتند. من در مورد محدودیت صلاحیت رفقا کاری نکردم. در قسمت استفاده از مرص بی مهالتهی وجود داشت. من فشار می آوردم که مرص نخپیره کنید و بیجا صرف نکند. وقتی سخنی شان نکردند استحقاق مرص سنگین را زیاد کردم. من ده ها بار برای نخپیره مرص توصیه کرده ام.

— از سرای خواجه نام افراد نظامی داده شده است. افراد ناشناخته که در این را لست نداده بودیم. از شکر دیره استالاف و از

قره باغ نام کسی را نداده بودیم. افراد قسمًا به تحلیل رفته بودند. نظیر شامل این افراد است. عده ای شامل مکتب شده بودند. نام شان داده شده بود.

— در مورد ضربت خوردن جبهه کندز البته بعد از ارتباط گیری ها انتظار میرفت ولی مهارت انجنیر شوروی که به تعویق انداخته بود. موقع ارتباط گیری و کندز زیر فشار جبهات دیگر قرار میگرفت و تبلیغات اخوان در بین مردم اوج میگرفت. کلمه "شکست خاکی است که بعد از ارتباط گیری روحیه رفقا خوار شده و زمینه تبلیغات اخوان را هم مساعد ساخت.

قبلا سعید به ارباب جیدر نامه نوشته بود که باید جبهه کندز را از بین ببرد ولی وی با یک عسکر نزد انجنیر آمده بود و با وی در مورد این نامه سعید صحبت کرده بود.

این ساما بود که از روسها پول میگرفت یا ما؟ اگر ساما بوده پس که جنبش را ضربه زده است؟ این ساما بوده که نام افراد از سرای خواجه به خادگزارش داده یا ما؟ اگر ساما بوده پس چرا وجدان تو اینقدر ذلیل شده که ما را متهم به ضربه زدن جنبش میکنی؟ ما در "تجلیل" خلق و پرچم (تجلیل از روز تجاوز سوسیال- امپریالیزم شوروی بر افغانستان) رفته بودیم یا ساما، اگر ساما بوده پس چرا تو وجدانت را اینقدر خوار میسازی که ما را متهم میکنی؟ این سطر پائین را خوب بخوان و اگر آنرا نفهمیدی از ما بپرس که برایت "هجا" کنیم

افراد قسمًا به تحلیل رفته بودند. نظیر شامل این افراد است. عده ای شامل مکتب شده بودند. نام شان داده شده بود.

وقتی می گویند "عده ای شامل مکتب شده بودند، چه معنی دارد؟ معنی اش اینست که به مبارزه و آرمان مجید شهید پشت پا زده بودند، در اینصورت این ساما است که به جنبش ضربه زده و مخفی ساختن این خیانت ملی "ناصادقانه است" نه افشای آن. وقتی گفته میشود "رفقای نظامی افشا شده و نام شان داده شده بود" چه معنی دارد؟ معنی آن اینست که سید غلام علی جاسوس در این زمان مسول ارگانیزه ساختن روابط سامابا خادبود و توای قبیله گرای سفید نمیدانی که در دفاع از این خائین جاسوس چند نسل آینده ات را شرمسار تاریخ میسازی.

مضاف برساما، این داکتر فیض احمد بود که با شرکت در طرح کودتا- قیام جنبش را ضربه زدیم یا ما؟ این داکتر فیض و گروهش بود که با دست زدن به کودتا در بالا حصار جنبش را تار و مار کردیم یا ما؟ این داکتر فیض بود که با سر گذاشتن به درگاه اتحاد سه گانه جنبش را ضربه زدیم یا ما؟ این داکتر فیض بود که با "جبهه مبارزین مجاهدش" افراد جنبش را به سربازان اخوان الشیاطین تبدیل و مداح فنودالیزم ساختیم یا ما؟ این داکتر فیض احمد بود که به پروپاگندچی سلطنت طلبی پرداخت یا ما؟ و سرانجام این کشور کمال بود که با مسافرت ها و خلوت کردن هایش با روسای جمهور اروپائی و امریکائی، افریقائی و آسیائی برای جنبش "آبرو" کمائی کرد یا ما؟ این سازمان رهائی بود که در معاهده ننگین بن شرکت و به خدمت اشغالگران متجاوز درآمدیم یا ما؟ این ساماوسازمان رهائی اند که همین حالا در پارلمان رژیم پوشالی فعالیت میکنند و دستگاه اقتدار فنودال- کمپرادورهای مزدور را تقویت می بخشند یا ما، این سید غلام جاسوس بود که زیر نام "احمدیرومند" بار هالیست های درازی از افراد جنبش انقلابی را به رژیم پوشالی و دستگاه اطلاعات رژیم تحویل داده و جنبش را ضربه زده است یا ما؟ این سید غلام جاسوس بود که حتی به دروغ یک هوتلی را که با انقلابیون کمونیست سروکار هم نداشت، افشا و از کار و بار انداخت. تو سید غلام جاسوس دوستت نتنها جنبش را ضربه زده اید بلکه مردم عادی را هم به حال شان نگذاشته و بیزیر ضربات اخوان و اطلاعات رژیم پوشالی قرار داده اید. ننگ باد بر شما دو خائین ضد جنبش، ضد مردم و ضد انقلاب.

اما در مورد **تاخت و تازی بر هیران جنبش** لازم است که برای چندمین بار اعلام کنیم: ما بر هیچ کسی تاخت و تازی شخصی نمیکنیم و نه کرده ایم ولی آوانتوریزم، رویونیوزم و اپورتونیزم را در وجود هر کسی که باشد (چه مرده و چه زنده) بایر حمی کامل درب و داغان میکنیم. هر کسی که از این مسئله پیرهن خونین عثمان میسازد، کاملاً مختار است. ما هزاران خروار لای و لجن را که ساما، ساوو، سازمان رهائی و افراد بیسوادی مانند تو و توطئه گری مانند سید غلام جاسوس بر جنبش دموکراتیک نوین افغانستان انداخته اند یک طرف ساخته و حقیقت انقلابی را از هفت طبقه زمین بیرون میکشیم. ما فکر نمیکنیم که تو یا سید غلام و یار رویونیوزیست های سازمان انقلابی افغانستان بایک ارتش فحاش و ناسزا گوئی و تانید جلوی ما را بگیرد. **ادامه دارد.**

دست اندر کاران وب سایت انقلابی "3 عقرب"

3 جوزای 1392 مطابق 24 می 2013